



خوانش انتقادی مسئله رنج در اندیشه شوپنهاور بر اساس مبانی حکمت آیت‌الله جوادی آملی

زهرا خورگامی^۱

نقیسه فیاض بخش^۲

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، تهران، ایران.

۲. استادیار، گروه فلسفه و کلام، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: nafise.fayazbakhsh@gmail.com

چکیده

مسئله رنج به عنوان بنیادی‌ترین چالش وجود انسانی، در فلسفه آرتور شوپنهاور شرطی ذاتی و پیامدی اجتناب‌ناپذیر از اراده به زندگی است؛ جایی که تمایلات بی‌پایان انسان به چرخه‌ای از ناکامی و درد منجر می‌شود و رهایی تنها در همدردی، ریاضت و انکار اراده ممکن است. این جهان‌بینی بدبینانه متافیزیکی، متأثر از اندیشه‌های شرقی چون بودیسم، رنج را جوهر هستی دانسته و خوش‌بینی‌های غربی را نقد می‌کند. در مقابل، حکمت عبدالله جوادی آملی، بر پایه حکمت متعالیه، رنج را پدیده‌ای عدمی و برخاسته از نقص ماهیات یا تراحمات عالم ماده می‌داند، نه از وجود الهی. این نگرش، رنج را ابزار تربیت و کمال در نظام احسن خلقت می‌بیند، جایی که سختی‌ها استعدادهای انسان را شکوفا کرده و او را به خداشناسی و سیر معنوی سوق می‌دهند. مقاله با روش تحلیلی-انتقادی، دیدگاه شوپنهاور را از منظر حکمت جوادی آملی نقد می‌کند؛ از حیث هستی‌شناسی، اراده کور شوپنهاور فاقد عمق الهیاتی است و رنج را نیرویی ویرانگر می‌نماید، در حالی که جوادی آملی آن را عدمی و منسجم با توحید افعالی می‌بیند. از منظر اخلاقی نیز پاسخ‌های شوپنهاور انفعالی و نیهیلیستی است، اما حکمت متعالیه رنج را پلی برای دست‌یابی به رضا و تعالی روح می‌داند. بررسی زمینه تاریخی شوپنهاور نشان می‌دهد که تأثیرات شرقی او گزینشی بوده و جنبه‌های مثبت رنج نادیده گرفته شده است. نتیجه پژوهش حاکی است حکمت جوادی آملی با نقد بدبینی شوپنهاور، الگویی میان‌فرهنگی ارائه می‌دهد که رنج را از ویرانگری به سازندگی بدل کرده و گفتگوی اخلاقی معاصر را غنا می‌بخشد.

اطلاعات مقاله

تاریخ‌ها:

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۱

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۶

واژگان کلیدی:

مسئله رنج

شوپنهاور

جوادی آملی

عدمی‌انگاری شر

نظام احسن خلقت

استناد: خورگامی، زهرا، فیاض‌بخش، نقیسه (۱۴۰۴). خوانش انتقادی مسئله رنج در اندیشه شوپنهاور بر اساس مبانی حکمت آیت‌الله جوادی آملی، فلسفه تطبیقی، ۲(۴)، ۱۸۱.

<https://doi.org/10.30487/cph.2025.2076478.1057>

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۶) نویسندگان مقاله، نشریه فلسفه تطبیقی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت).



A Critical Interpretation of the Issue of Suffering in Schopenhauer's thought Based on the Principles of Javadi Amoli's Wisdom

Zahra Khorgami¹

Nafise Fayazbakhsh²

1. Ph.D. Student of Islamic Philosophy and Theology, Islamic Azad University, Tehran Central Branch, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Corresponding author: nafise.fayazbakhsh@gmail.com

Article Info

History

Received: November 02, 2025

Accepted: December 17, 2025

Keywords

Suffering

Schopenhauer

Javadi Amoli

nihilism of evil

the best order of creation

Abstract

The problem of suffering, as a fundamental challenge of human existence, is described in Arthur Schopenhauer's philosophy as an inherent and inevitable consequence of the will to life, where endless desires cause frustration and pain, and liberation is attainable only through compassion, asceticism, and denial of the will. Influenced by Eastern ideas such as Buddhism, his pessimistic metaphysics sees suffering as the essence of existence and rejects Western optimism. In contrast, Abdullah Javadi Amoli, within the framework of Islamic transcendent wisdom, regards suffering as a non-essential phenomenon resulting from the imperfections of essences and the material world, not from divine being. For him, suffering serves as a means of spiritual education within the best order of creation, guiding humanity toward self-perfection and divine knowledge. Using an analytical-critical method, this article critiques Schopenhauer's view through Javadi Amoli's lens: ontologically, Schopenhauer's blind will lacks theological depth and mistakes suffering as a positive force, while transcendental wisdom sees it as privation consistent with the unity of divine Act. Morally, Schopenhauer's negation of will leads to passivity and nihilism, whereas Amoli's perspective transforms suffering into a path of contentment and soul refinement. The study also contextualizes Schopenhauer's selective use of Eastern traditions and his neglect of the constructive role of suffering. It concludes that Javadi Amoli's approach not only critiques metaphysical pessimism but also offers a cross-cultural synthesis—reframing suffering as a catalyst for transcendence and as an architect of human existence.

Citation: Khorgami, Z., & Fayazbakhsh, N. (2026). A Critical Interpretation of the Issue of Suffering in Schopenhauer's Thought Based on the Principles of Javadi Amoli's Wisdom. *Comparative Philosophy*, 2(4), 1-18.

<https://doi.org/10.30487/cph.2025.2076478.1057>

© 2026 Authors, Comparative Philosophy.

Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).

مقدمه

رنج به عنوان یکی از بنیادی‌ترین جنبه‌های وجود انسانی، همواره در کانون توجه فیلسوفان قرار گرفته است. در فلسفه غربی، آرتور شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰) با جهان‌بینی بدبینانه متافیزیکی خود، رنج را نه تنها یک پدیده اتفاقی، بلکه ذاتی و غیرقابل اجتناب اراده به زندگی معرفی می‌کند (شوپنهاور، ۱۹۶۹). این دیدگاه، که ریشه در تأثیرات شرقی مانند بودیسم و هندوئیسم دارد، رنج را نتیجه نیروی کور و بی‌منطق اراده می‌داند که انسان را در چرخه‌ای بی‌پایان از تمایلات و ناکامی‌ها گرفتار می‌سازد (Khawaja, 2022; Woods, 2014). در مقابل، در فلسفه اسلامی معاصر، آیت الله عبدالله جوادی آملی با تأکید بر مبانی الهیاتی و اخلاقی، رنج را به عنوان ابزاری برای رشد روحانی و اخلاقی تفسیر می‌کند. وی رنج را در چارچوب حکمت الهی قرار می‌دهد، جایی که درد و مصیبت نه تنها آزمون الهی است، بلکه فرصتی برای تعالی نفس و نزدیکی به مبدأ هستی محسوب می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲). این دو دیدگاه، یکی مبتنی بر بدبینی وجودی غربی و دیگری بر امید الهیاتی اسلامی، زمینه‌ای غنی برای نقد فلسفی فراهم می‌آورند، اما ادبیات موجود نشان‌دهنده شکاف قابل توجهی در ادغام متقابل این دو سنت فلسفی است (Foster, 2023; Cabos, 2016).

اهمیت بررسی رنج در این دو جهان‌بینی، از جنبه‌های اجتماعی و نظری ناشی می‌شود. رنج به عنوان پدیده‌ای فراگیر، بر فلسفه اخلاق، روانشناسی و حتی سیاست تأثیرگذار است. آمارهای جهانی نشان می‌دهند که مسائل مرتبط با رنج، مانند افسردگی و نابرابری‌های اجتماعی، در سطح بین‌المللی رو به افزایش است و این امر ضرورت تعامل فلسفی را برجسته می‌کند (Radu, 2024). شوپنهاور رنج را به عنوان نتیجه متافیزیکی اراده به زندگی توصیف می‌کند، جایی که تمایلات انسانی منجر به ناکامی مداوم می‌شود و تنها راه رهایی، انکار اراده (Schopenhauer, 1851) از طریق همدردی یا ریاضت است (Pereira, 2019). این دیدگاه، که در قرن نوزدهم در برابر خوش‌بینی‌های فلسفی مانند لایبنیتس و روسو شکل گرفت، بر تأثیرات شرقی تأکید دارد و رنج را به عنوان مایا (وهم) یا دوکا (رنج بودایی) بازتعریف می‌کند (Santos, 2019; Redyson, 2016). در سوی دیگر، جوادی آملی در آثار خود مانند تفسیر تسنیم و مفاتیح الحیاء، رنج را در بستر حکمت الهی می‌بیند، جایی که درد نه تنها مجازات نیست، بلکه وسیله‌ای برای تهذیب نفس و دستیابی به عدالت ابدی است. این رویکرد، رنج را با مفاهیمی مانند صبر و توکل پیوند می‌زند و آن را بخشی از طرح الهی برای رشد اخلاقی می‌داند.

مشکل اصلی که این مقاله به آن می‌پردازد، تفاوت مفهومی و توجیهی رنج در دو فلسفه است. در حالی که شوپنهاور رنج را وجودی و متافیزیکی می‌بیند و راه‌حلی‌هایی مانند همدردی و ریاضت را پیشنهاد می‌دهد (Akçetin, 2008; Gevorkian, 2016)، جوادی آملی آن را در چارچوب اخلاق اسلامی قرار می‌دهد و بر حکمت الهی و رشد اخلاقی تأکید دارد. ادبیات موجود اغلب این دیدگاه‌ها را به صورت ایزوله بررسی می‌کند و فاقد نقد ساختاریافته است که زمینه‌های تاریخی و پیامدهای عملی را ادغام کند. این شکاف، درک جامع از رنج را محدود می‌کند و کاربرد آن در حوزه‌های معاصر مانند اخلاق کاربردی و گفتگوی میان‌فرهنگی را کاهش می‌دهد.

چارچوب مفهومی این بررسی بر سه سازه کلیدی متمرکز است: رنج به عنوان اراده متافیزیکی و شرط وجودی (شوپنهاور)، رنج به عنوان پدیده روحانی و اخلاقی (جوادی آملی)، و پاسخ‌های اخلاقی مانند همدردی و ریاضت. این مفاهیم از طریق تمرکز مشترک بر اجتناب ناپذیری رنج و ظرفیت انسانی برای تعالی اخلاقی یا روحانی با یکدیگر مرتبط هستند و پایه‌ای برای تحلیل تطبیقی فراهم می‌آورند. زمینه تاریخی شوپنهاور شامل جریان‌های فکری قرن ۱۸ و ۱۹ مانند ایدئالیسم آلمانی و تأثیرات شرقی است، در حالی که جوادی آملی در بستر فلسفه شیعی

معاصر قرار دارد پیامدهای عملی نیز شامل نقش همدردی در اخلاق اجتماعی و رنج به عنوان ابزار رشد روحانی می شود.

این مطالعه از روش شناسی کیفی استفاده می کند و منابع اولیه و ثانویه را از طریق تحلیل موضوعی، بررسی می نماید. معیارهای ورود شامل آثار مرتبط با چارچوب های دو فیلسوف است، در حالی که معیارهای خروج بحث های نامرتب متافیزیکی یا الهیاتی را حذف می کند. یافته ها ابتدا دیدگاه های فردی را ارائه می دهند، سپس تحلیل تطبیقی و پیامدها را بررسی می کنند. در این مقاله، هدف اصلی نقد فلسفی رنج در جهان بینی شوپنهاور بر پایه مبانی جوادی آملی است تا با ادغام دیدگاه های غربی و اسلامی، گفتگویی میان فرهنگی ایجاد شود. این بررسی به دنبال طبقه بندی مفاهیم کلیدی رنج، تجزیه مبانی متافیزیکی و اخلاقی، زمینه سازی تاریخی، ارزیابی پیامدهای عملی و مقایسه دو دیدگاه است. با تمرکز بر همگرایی ها (مانند مرکزی بودن وجودی رنج) و واگرایی ها (مانند راه حل های متافیزیکی در برابر الهیاتی)، مقاله به غنی سازی گفتمان اخلاقی معاصر کمک می کند و بر نیاز به ادغام متقابل سنت های فلسفی تأکید دارد. سؤال اصلی تحقیق این است: چگونه می توان رنج را در جهان بینی بدبینانه شوپنهاور با مبانی الهیاتی جوادی آملی مقایسه کرد تا نقدی جامع بر مفاهیم متافیزیکی، اخلاقی و عملی آن ارائه شود؟ این سؤال به بررسی این می پردازد که آیا ادغام این دو دیدگاه می تواند به رویکردهای نوینی برای مقابله با رنج در جوامع معاصر منجر شود، و آیا تفاوت های بنیادین (مانند بدبینی وجودی در برابر امید الهیاتی) می توانند یکدیگر را تکمیل کنند یا تنش ایجاد نمایند.

پیشینه تحقیق

بررسی مفهومی رنج در فلسفه شوپنهاور

رنج در فلسفه آرتور شوپنهاور نه تنها یک پدیده روانشناختی یا اجتماعی، بلکه یک مفهوم بنیادین وجودی است که کل ساختار جهان بینی او را شکل می دهد. شوپنهاور رنج را به عنوان شرطی ذاتی برای زندگی انسانی می بیند، جایی که وجود انسان در چرخه ای بی پایان از تمایلات، ناکامی ها و دردهای ناشی از آن گرفتار است. این مفهوم، که از بدبینی متافیزیکی او نشأت می گیرد، رنج را فراتر از تجربیات فردی قرار می دهد و آن را به عنوان یک حقیقت جهانی توصیف می کند که نمی توان از آن گریخت مگر با انکار اساسی ترین جنبه های وجودی (Khawaja, 2022). تحلیل این مفهوم نشان دهنده یک چرخش رادیکال است: رنج را نه تنها یک نقص اتفاقی در جهان، بلکه به عنوان جوهر اصلی زندگی می بیند، که این دیدگاه او را در برابر خوش بینی های فلسفی مانند لایب نیتس قرار می دهد، جایی که جهان به عنوان بهترین جهان ممکن تصور می شود. در عوض، شوپنهاور با تأکید بر اینکه رنج اولویت وجودی دارد، استدلال می کند که خوشی تنها غیاب موقت رنج است، نه چیزی مثبت و مستقل (Woods, 2014). این تحلیل نشان دهنده این است که مفهوم رنج در دیدگاه شوپنهاور نه تنها یک توصیف پدیدارشناختی، بلکه یک نقد عمیق بر ساختار وجود انسانی است که می تواند به عنوان پایه ای برای فلسفه های پسین مانند اگزیستانسیالیسم عمل کند.

از منظر تحلیلی، مفهوم رنج در فلسفه شوپنهاور می تواند به عنوان یک نقد بر روانشناسی انسانی تفسیر شود. او رنج را نتیجه تمایلات بی پایان اراده می داند، جایی که هر تمایلی، حتی اگر ارضاء شود، تنها به تمایل جدیدی منجر می شود و چرخه درد را تداوم می بخشد (Hassan, 2021). این دیدگاه که با استدلال های پیشینی پشتیبانی می شود، رنج را به عنوان نتیجه ترکیب تجربیات تجربی و اصول متافیزیکی توصیف می کند. برای مثال، شوپنهاور استدلال می کند که ساختار زمانی زندگی – جایی که لذت ها زودگذر و دردها پایدارند – رنج را غیر قابل جبران می سازد (Simmons, 2021). بررسی تحلیلی این استدلال نشان می دهد که شوپنهاور نه تنها رنج را توصیف می کند، بلکه آن را به عنوان یک ابزار برای نقد

خوش‌بینی‌های فرهنگی استفاده می‌کند؛ او رنج را به عنوان شواهدی علیه ارزش زندگی ارائه می‌دهد، که این امر می‌تواند به عنوان یک پیش‌بینی برای فلسفه‌های وجودی قرن بیستم مانند کامو تلقی شود، جایی که پوچی زندگی برجسته می‌شود (Joseph T. Ekong, 2022). با این حال، این مفهوم ضعف‌هایی نیز دارد: شوپنهاور ممکن است رنج را بیش از حد تعمیم دهد، بدون توجه کافی به تفاوت‌های فرهنگی یا فردی در تجربه درد، که این امر فلسفه او را در برابر نقدهای روانشناختی مدرن آسیب‌پذیر می‌سازد. برای نمونه، در روانشناسی معاصر، رنج می‌تواند به عنوان یک ساز و کار سازگار دیده شود، اما شوپنهاور آن را صرفاً ویرانگر می‌بیند، که این تفاوت تحلیلی بر محدودیت‌های رویکرد متافیزیکی او تأکید دارد.

علاوه بر این، مفهوم رنج در فلسفه شوپنهاور با ابعاد اخلاقی و اجتماعی در هم تنیده است. او رنج را به عنوان یک نیروی وحدت‌بخش می‌بیند، جایی که آگاهی از رنج مشترک انسان‌ها می‌تواند به همدردی منجر شود (Pereira, 2019). بررسی تحلیلی این جنبه نشان‌دهنده این است که رنج نه تنها ویرانگر، بلکه بالقوه تحول‌آفرین است؛ آن می‌تواند انسان را از خودپرستی به سمت یک اخلاق مبتنی بر همدردی هدایت کند. با این وجود، این تحول وابسته به انکار اراده است، که شوپنهاور آن را به عنوان تنها راه‌هایی معرفی می‌کند (Hassan, 2021). در مقایسه با دیدگاه‌های دیگر، مانند نیچه که رنج را به عنوان فرصتی برای تأیید می‌بیند، شوپنهاور یک رویکرد منفی ارائه می‌دهد که رنج را به عنوان نقطه پایان وجودی می‌بیند (Zanten, 2022). این تفاوت تحلیلی تأکید می‌کند که مفهوم رنج شوپنهاور نه تنها یک توصیف، بلکه یک تجویز برای زندگی است: پذیرش رنج به عنوان امر اجتناب‌ناپذیر، اما جستجوی راه‌هایی برای کاهش آن از طریق هنر، اخلاق یا ریاضت. علاوه بر این، این مفهوم می‌تواند در چارچوب اجتماعی تحلیل شود؛ رنج به عنوان یک نقد بر مدرنیته عمل می‌کند، جایی که پیگیری لذت‌های مادی اغلب تنها به افزایش درد منجر می‌شود (Cabos, 2016). در نهایت، بررسی مفهومی رنج در فلسفه شوپنهاور ما را به سوی یک نقد گسترده‌تر هدایت می‌کند. این مفهوم، با ریشه در تأثیرات شرقی مانند بودیسم، رنج را به عنوان دوکا (رنج بودایی) بازتعریف می‌کند، اما با یک لمس غربی متافیزیکی (Nelson, 2022). این تحلیل نشان می‌دهد که این ادغام میان‌فرهنگی نه تنها غنای فلسفی ایجاد می‌کند، بلکه محدودیت‌هایی نیز دارد؛ شوپنهاور ممکن است جنبه‌های مثبت رنج در سنت‌های شرقی، مانند ابزاری برای روشننگری، را نادیده بگیرد (Langone, 2022). بنابراین، مفهوم رنج او یک ابزار قدرتمند برای نقد مدرنیته است، جایی که پیگیری خوشی اغلب به عنوان وهم افشا می‌شود (Cabos, 2016). این بررسی تحلیلی پیشنهاد می‌کند که رنج در فلسفه شوپنهاور می‌تواند پایه‌ای برای گفتگوی معاصر در مورد سلامت روان باشد، جایی که پذیرش رنج به جای انکار آن، کلید تاب‌آوری است (Foster, 2023). در کل، این مفهوم نه تنها یک تشخیص فلسفی، بلکه یک دعوت به بازاندیشی در ارزش‌های انسانی است که می‌تواند بر اخلاق کاربردی تأثیرگذار باشد.

مبانی متافیزیکی رنج: اراده به زندگی و تمایلات بی‌پایان

مبانی متافیزیکی رنج در فلسفه شوپنهاور بر مفهوم «اراده به زندگی» استوار است، که به عنوان یک نیروی کور، غیرمنطقی و بی‌پایان توصیف می‌شود و رنج را به عنوان نتیجه طبیعی آن تولید می‌کند. این اراده، که فراتر از بازنمایی‌های پدیداری است، جوهره واقعی جهان را تشکیل می‌دهد و انسان را در یک چرخه تمایلات بی‌پایان گرفتار می‌سازد (Khawaja, 2022). بررسی تحلیلی این مبنا نشان‌دهنده این است که شوپنهاور اراده را نه به عنوان یک اصل منطقی، بلکه به عنوان یک نیروی اولیه می‌بیند که تمایلات را ایجاد می‌کند، اما هرگز به ارضای کامل نمی‌رسد. این دیدگاه، که از تمایز کانتی بین نومنون^۱ و پدیده الهام گرفته، رنج را به عنوان تجلی این اراده در جهان پدیداری توصیف می‌کند، جایی

که هر تمایلی تنها به درد بیشتر منجر می‌شود (Hayashi, 2018). از این رو، مبانی متافیزیکی او یک بدبینی عمیق ایجاد می‌کند که رنج را نه تنها یک پدیده سطحی، بلکه یک حقیقت هستی‌شناختی می‌بیند.

از منظر تحلیلی، اراده به زندگی در فلسفه شوپنهاور می‌تواند به عنوان یک نقد بر متافیزیک سنتی غربی تفسیر شود. او اراده را به عنوان منبع رنج معرفی می‌کند، زیرا آن تلاش بی‌پایانی را تحمیل می‌کند که نمی‌توان از آن گریخت (Hassan, 2021). برای مثال، شوپنهاور استدلال می‌کند که تمایلات بی‌پایان نه تنها روانشناختی، بلکه متافیزیکی هستند، و رنج را به عنوان نتیجه هستی‌شناختی این فرایند قرار می‌دهد. تحلیل این استدلال تأکید می‌کند که مبانی متافیزیکی او یک چالش برای هر گونه خوش‌بینی است: زندگی ارزش ندارد زیرا رنج آن غیرقابل جبران است (Simmons, 2021). در مقایسه با دیدگاه‌های هندویی یا بودایی، که اراده را به عنوان مایا یا دوکا می‌بینند، شوپنهاور یک لمس هیچ‌انگارانه اضافه می‌کند، جایی که هیچ غایت الهی وجود ندارد (Redyson, 2016; Cross, 2013). این تفاوت تحلیلی نشان‌دهنده این است که اراده در فلسفه شوپنهاور نه تنها توضیح‌دهنده رنج، بلکه یک ابزار برای تجزیه خوش‌بینی‌های فلسفی است، مانند ایدئالیسم هگلی که پیشرفت را می‌ستاید.

علاوه بر این، تمایلات بی‌پایان به عنوان مبنای متافیزیکی رنج، پیامدهای اخلاقی و وجودی دارد. شوپنهاور تمایلات را به عنوان ریشه رنج می‌بیند، جایی که هر ارضایی تنها به ملال یا تمایل جدید منجر می‌شود تحلیل این جنبه نشان می‌دهد که این چرخه یک ساختار زمانی دارد: گذشته پشیمانی‌ها، حال تلاش و آینده خیالات ایجاد می‌کند (Cabos, 2014). این دیدگاه تحلیلی می‌تواند با روانشناسی مدرن مقایسه شود، جایی که چرخه‌های اعتیاد شبیه به این تمایلات بی‌پایان هستند، اما شوپنهاور آن را به سطح متافیزیکی ارتقاء می‌دهد (Moraes, 2020). با این حال، نقد تحلیلی این مبنا این است که شوپنهاور ممکن است تمایلات مثبت، مانند خلاقیت یا عشق، را نادیده بگیرد، که این امر فلسفه او را بیش از حد تقلیل‌گرا می‌سازد (Backendorf, 2019)؛ برای نمونه، در حالی که تمایلات می‌توانند به رشد منجر شوند، شوپنهاور آن‌ها را صرفاً دردناک می‌بیند، که این امر بر محدودیت‌های بدبینی او تأکید دارد.

در نهایت، مبانی متافیزیکی رنج در فلسفه شوپنهاور یک سنتز میان‌فرهنگی ارائه می‌دهد. او اراده را با مفاهیم شرقی مانند کارما ادغام می‌کند، اما آن را به عنوان یک نیروی کور توصیف می‌کند که رنج را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد (Pathak, 2017; Nelson, 2022).

بررسی تحلیلی نشان می‌دهد که این رویکرد نه تنها یک توضیح برای رنج، بلکه یک دعوت به انکار اراده است، که می‌تواند پایه‌ای برای اخلاق باشد (Dalcol & Alós, 2020). بنابراین، این مبانی تحلیلی پیشنهاد می‌کنند که رنج نه تنها یک مشکل، بلکه یک آشکارسازی از طبیعت واقعی وجود است، که می‌تواند بر درک معاصر از بحران‌های وجودی تأثیرگذار باشد (Woods, 2014). در کل، اراده به زندگی در فلسفه شوپنهاور یک چارچوب قدرتمند برای تحلیل رنج ارائه می‌دهد که فراتر از زمان خود می‌رود.

زمینه تاریخی فلسفه شوپنهاور: تأثیرات شرقی و نقد خوش‌بینی غربی

زمینه تاریخی فلسفه شوپنهاور در قرن نوزدهم اروپا شکل گرفت، جایی که او در برابر جریان‌های فکری غالب مانند ایدئالیسم آلمانی و خوش‌بینی روشنگری ایستاد. این زمینه، که شامل آشفتگی‌های اجتماع‌ی فرهنگی مانند انقلاب صنعتی، جنگ‌های ناپلئونی و پذیرش اندیشه شرقی بود، جهان‌بینی بدبینانه او را شکل داد (Santos, 2019). بررسی تحلیلی این زمینه نشان‌دهنده این است که شوپنهاور خوش‌بینی غربی را، مانند بهترین جهان ممکن لایبنیتس یا نیکی طبیعی روسو، به عنوان وهم نقد کرد و آن را با تأثیرات شرقی جایگزین کرد (Woods, 2022; Foster, 2023). این نقد نه تنها یک واکنش به مدرنیته، بلکه یک تلاش سیستماتیک برای ادغام خرد شرقی در فلسفه غربی بود، که شوپنهاور را به عنوان یک

پیشگام در فلسفه تطبیقی قرار می‌دهد. برای نمونه، در حالی که روشنگری بر عقل و پیشرفت تأکید داشت، شوپنهاور آن را به عنوان انکار رنج می‌دید و در عوض، یک متافیزیک مبتنی بر اراده غیرمنطقی پیشنهاد کرد که ریشه در سرخوردگی پس از انقلاب فرانسه داشت (Cabos, 2016).

از منظر تحلیلی، تأثیرات شرقی بر فلسفه شوپنهاور عمیق و تحول‌آفرین هستند. او از بودیسم و ودانتا الهام گرفت، جایی که رنج را به عنوان دوکا یا مایا دید و آن را با متافیزیک خود ادغام کرد (Redyson, 2016; Pathak, 2017). تحلیل این تأثیر نشان می‌دهد که پذیرش بودیسم در قرن نوزدهم اروپا، از طریق ترجمه‌های اولیه مانند کارهای سر ویلیام جونز و شرق‌شناسان اولیه، فلسفه شوپنهاور را به سمت یک بدبینی متافیزیکی هدایت کرد (Langone, 2022; Cross, 2013). این ادغام تحلیلی یک پل بین شرق و غرب ایجاد کرد، اما با محدودیت‌ها: شوپنهاور ممکن است اندیشه شرقی را برای حمایت از بدبینی خود تحریف کند، مثلاً با تأکید بیش از حد بر انکار در بودیسم بدون توجه به جنبه‌های تأییدی مانند نیروانا به عنوان رهایی مثبت (Nelson, 2022)؛ علاوه بر این، این تأثیرات را می‌توان در چارچوب استعمار تحلیل کرد؛ پذیرش فلسفه شرقی در اروپا اغلب گزینشی بود و شوپنهاور از آن برای نقد عقل‌گرایی غربی استفاده کرد، که این امر فلسفه او را به عنوان یک محصول فرهنگی ترکیبی توصیف می‌کند (Berger, 2004).

علاوه بر این، زمینه تاریخی شامل ابعاد سیاسی و اجتماعی است. شوپنهاور در دوران پس از ناپلئون در اروپا زندگی کرد، جایی که سرخوردگی از ایدئالیسم رواج داشت و جنبش‌هایی مانند رمانتیسم بر احساس و غیرعقلانیت تأکید داشتند (Cabos, 2016). تحلیل نشان می‌دهد که این زمینه بدبینی او را تقویت کرد، و رنج را به نوعی از نقد سرمایه‌داری و مدرنیته قرار داد (Cabos, 2015)؛ برای مثال، او بدبینی را به عنوان پاسخی به نابرابری‌های اجتماعی ناشی از صنعتی شدن دید، جایی که تأثیرات شرقی مانند ریاضت تسلی ارائه می‌دهند (Radu, 2024). این دیدگاه تحلیلی نشان می‌دهد که فلسفه او نه تنها انتزاعی، بلکه ریشه در ناخوشی تاریخی دارد، و می‌تواند با نقدهای معاصر مانند مارکسیسم مقایسه شود، جایی که رنج به عنوان محصول ساختارهای اجتماعی دیده می‌شود. با این حال، نقد تحلیلی این است که شوپنهاور پیامدهای سیاسی را کمتر در نظر گرفته و توسعه داده است، و بیشتر بر رهایی فردی تمرکز داشته، که این امر محدودیت‌های تاریخی فلسفه او را برجسته می‌کند (Lemos, 2024).

در نهایت، زمینه تاریخی فلسفه شوپنهاور یک دیالکتیک پیچیده بین غرب و شرق ایجاد می‌کند. بررسی تحلیلی تأکید می‌کند که نقد خوش‌بینی او نه تنها ویرانگر، بلکه سازنده است، و پایه‌ای برای اگزستانسیالیسم‌های بعدی مانند کی‌یر کگور یا نیچه فراهم می‌کند (Wicks, 2020; Zanten, 2022). این زمینه تحلیلی فلسفه او را به عنوان یک محصول زمان خود توصیف می‌کند، جایی که تأثیرات شرقی یک جایگزین برای خوش‌بینی غربی ارائه می‌دهند (Gevorkian, 2008). بنابراین، درک این زمینه برای ارزیابی اینکه چگونه شوپنهاور بدبینی را از یک خلق و خوی شخصی به یک سیستم فلسفی تبدیل کرد، و چگونه این امر بر گفتگوی میان‌فرهنگی او تأثیر گذاشت، ضروری است. در کل، زمینه تاریخی نه تنها توضیح‌دهنده، بلکه بیانگر عمق نقد فلسفه شوپنهاور است.

پاسخ‌های اخلاقی شوپنهاور: همدردی، ریاضت و انکار اراده

پاسخ‌های اخلاقی شوپنهاور به رنج بر پایه همدردی، ریاضت و انکار اراده استوار است، که مستقیماً از متافیزیک او نشأت می‌گیرد و یک چارچوب عملی برای مقابله با رنج ارائه می‌دهد. همدردی به عنوان یک نیروی اخلاقی مرکزی عمل می‌کند که خودپرستی را می‌شکند و رنج مشترک انسان‌ها را آشکار می‌سازد، و انسان را از رنج فردی به سمت اخلاقی جهانی هدایت می‌کند (Pereira, 2019). بررسی تحلیلی این پاسخ نشان‌دهنده این است که همدردی نه تنها یک احساس گذرا، بلکه یک تعلیق متافیزیکی اراده است، جایی که شناخت با رنج دیگران مرزهای خود را محو می‌کند (Hayashi, 2022).

می‌بیند؛ همدردی به عنوان پادزهر خودپرستی اراده عمل می‌کند و می‌تواند پایه‌ای برای اخلاق اجتماعی باشد، مانند بحث‌های معاصر در مورد همدلی در روانشناسی (González, 2021). با این حال، نقد تحلیلی این است که همدردی شوپنهاور ممکن است منفعل بماند، بدون اینکه منجر به اقدام تحول‌آفرین شود، که این امر آن را در برابر نقدهای فعالانه‌تر مانند تأیید نیچه آسیب‌پذیر می‌سازد (Zanten, 2022).

از منظر تحلیلی، ریاضت به عنوان انکار اراده، یک راه رادیکال و عملی برای رهایی از رنج است. شوپنهاور ریاضت را به عنوان چشم‌پوشی از تمایلات توصیف می‌کند، که با ریاضت شرقی در بودیسم همخوانی دارد و آن را به عنوان یک تمرین برای تعالی پیشنهاد می‌کند (Auweele, 2015). تحلیل این جنبه نشان می‌دهد که ریاضت نه تنها منفی (انکار)، بلکه بالقوه رهایی‌بخش است، زیرا اراده را از عینیت‌یافتگی آزاد می‌کند (Vandenabeele, 2023). در مقایسه با همدردی، که اجتماعی است، ریاضت بیشتر فردی و تأملی است، و می‌تواند با تمرین‌های ذهن‌آگاهی مدرن مقایسه شود (Joseph T. Ekong, 2022). با این حال، نقد تحلیلی کاربردی بودن آن را زیر سؤال می‌برد: ریاضت برای اکثر افراد دست‌نیافتنی است و ممکن است به هیچ‌انگاری منجر شود، زیرا زندگی را به نوعی بی‌ارزش توصیف می‌کند (Stellino, 2020). این محدودیت تحلیلی تأکید می‌کند که ریاضت شوپنهاور یک آرمان فلسفی است، اما در عمل، ممکن است انفعال را ترویج دهد تا تعامل فعال با جهان.

علاوه بر این، انکار اراده به عنوان پاسخ نهایی، رنج را به عنوان یک میانجی برای رستگاری می‌بیند و یک تحلیل از همدردی و ریاضت ارائه می‌دهد. شوپنهاور انکار را نه خودکشی (که بیهوده می‌بیند)، بلکه یک تغییر متافیزیکی توصیف می‌کند که از طریق همدردی یا ریاضت حاصل می‌شود (Ribeiro, 2016; Ruiz & Vallejos, 2007). تحلیل نشان می‌دهد که این انکار پیامدهای سیاسی دارد: آن می‌تواند به عنوان نقد جامعه خودپرست عمل کند و همدردی را به عنوان پایه عدالت عنوان کند (Akçetin, 2016; Baptista et al., 2021). این دیدگاه تحلیلی می‌تواند با اخلاق معاصر مقایسه شود، جایی که انکار تمایلات در اخلاق زیست‌محیطی برای کاهش مصرف استفاده می‌شود (Acquisto, 2021). با این حال، نقد تحلیلی این است که انکار اراده ممکن است ضدزندگی باشد، و توانایی تلاش مثبت را نادیده بگیرد، که این امر فلسفه او را در برابر جایگزین‌های خوش‌بینانه آسیب‌پذیر می‌سازد (Backendorf, 2019).

در نهایت، پاسخ‌های اخلاقی شوپنهاور یک تحلیل قدرتمند از متافیزیک و عمل ارائه می‌دهند، که رنج را از مشکل به فرصت برای رشد اخلاقی تبدیل می‌کند. تحلیل تأکید می‌کند که این پاسخ‌ها نه تنها تسلی فردی، بلکه یک چالش برای زندگی مدرن هستند، جایی که همدردی می‌تواند به اصلاح اجتماعی منجر شود (Silva, 2017; Chiurazzi, 2012). بنابراین، این پاسخ‌های تحلیلی نشان می‌دهند که اخلاق شوپنهاور، با وجود بدبینانه بودن، یک منبع غنی برای گفتگوی اخلاقی معاصر است، به ویژه در ادغام با دیدگاه‌های اسلامی مانند رشد از طریق رنج (Gevorkian, 2008). در کل، این پاسخ‌ها نه تنها راه‌حل، بلکه یک بازاندیشی عمیق در طبیعت انسانی ارائه می‌دهند.

رنج در دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی

در حکمت متعالیه و اندیشه آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، مسئله رنج (که بخشی از مفهوم گسترده‌تر شر است) نه تنها به عنوان یک چالش فلسفیکلامی بررسی می‌شود، بلکه به عنوان عنصری تربیتی و کمال‌بخش در نظام خلقت الهی تبیین می‌شود. جوادی آملی با رویکردی جامع مبتنی بر قرآن، برهان عقلی و شهود عرفانی، رنج را پدیده‌ای عدمی‌الماهیه می‌داند که از عدم کمال یا نقص ذاتی ماهیات ناشی می‌شود، نه از وجود حقیقی. این دیدگاه بر پایه اصل «تساوق خیر با وجود» استوار است، به طوری که خیر مساوی و مساوق با وجود است، اما شر مساوی با عدم

نیست، بلکه اخص از عدم است؛ یعنی هر امر شری عدمی است، اما هر عدمی شر نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج. ۲، بخش ۲، ص. ۲۲۰-۲۲۱). ایشان تأکید می‌کنند که رنج و شر نیاز به فاعل حقیقی ندارد و بازگشت آن به محدودیت‌های ماهیات اشیاء است، که این امر با توحید افعالی خداوند سازگار است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۴۰۳). از منظر جوادی آملی، رنج جنبه‌های مثبت تربیتی دارد و می‌تواند انسان را به سوی کمال و معرفت الهی سوق دهد؛ مثلاً «رنج بدن، گنج جان خواهد بود» (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج. ۱۰، ص. ۲۴۱). این دیدگاه با ارجاع به قرآن کریم تقویت می‌شود، مانند آیه «وَلْيَتْلُو رَبِّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» (بقره: ۱۵۵)، که رنج را ابزاری برای آزمایش و شکوفایی استعدادهای انسانی می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج. ۸، ص. ۱۱۱).

یکی از مبانی کلیدی حکمت جوادی آملی در مسئله رنج، «عدمی‌انگاری شرور» است. ایشان با نقد و بسط دیدگاه فیلسوفانی مانند فارابی، ابن سینا و ملاصدرا، معتقدند که شر (از جمله رنج) ماهیتاً عدم است و منشأ انتزاع آن «لیس تامه» (عدم ذات) یا «لیس ناقصه» (عدم کمال) است (فارابی، ۱۳۹۱، ص. ۴۹؛ ابن سینا، ۱۳۶۷، ص. ۳۸۱؛ صدرا، ۱۴۱۰، ج. ۴، ص. ۱۲۱). جوادی آملی این را با ادله مفهومی اثبات می‌کند: تحلیل مفهومی شر نشان می‌دهد که آن از نقص ذاتی ماهیات ناشی می‌شود، نه از وجود الهی (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف، ج. ۲، بخش ۵، ص. ۲۰۶). همچنین، ایشان به حدیثی از امام صادق (ع) استناد می‌کنند: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَّا بِالِابْتِلَاءِ فِي جَسَدِهِ» (کلینی، ۱۳۸۸، ج. ۲، ح. ۱۴۴)، که رنج را راهی به سوی درجات عالی بهشت می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج. ۱۰، ص. ۲۷۳). این رویکرد با نظر غزالی همخوانی دارد، که لذت معرفت الهی را حتی در رنج‌های مرگ‌آمیز می‌بیند (غزالی، ۱۳۸۰، ج. ۱، ص. ۴۱).

مبانی دیگر حکمت جوادی آملی، «نظام احسن خلقت» است، که براساس آن، جهان بهترین نظام ممکن است و رنج ناشی از تراحمات عالم مادی است، نه نقص الهی. نقل قول: «منظور از احسن بودن در مسئله نظام احسن، یعنی وجود حقیقی برتر و کامل‌تر» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج. ۳، ص. ۶۵۰). این دیدگاه با آیات قرآنی مانند «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» (سجده: ۷) و «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (نساء: ۷۹) پشتیبانی می‌شود، که شر را به نفس انسان نسبت می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۴۰۳). جوادی آملی این را با ارجاع به افلاطون و ارسطو بسط می‌دهد، که شر را عدمی و لازم برای نظام خلقت می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج. ۲، ص. ۴۰۳). از منظر تربیتی، رنج بیدارکننده است و انسان را از غفلت نجات می‌دهد: «یاد مرگ عامل حرکت است» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج. ۱۱، ص. ۱۳۰). این با نظر مطهری همخوانی دارد، که سختی‌ها را امری تکوینی می‌داند.

در نهایت، حکمت جوادی آملی رنج را نه انکار می‌کند و نه آن را شر محض می‌داند، بلکه آن را پلی به سوی کمال الهی می‌بیند، که با مبانی قرآنی و فلسفی اسلامی همخوان است. این دیدگاه می‌تواند پایه‌ای برای نقد اندیشه شوپنهاور باشد، که رنج را ذاتی جهان می‌داند.

تقویت خداشناسی و تمرکز بر خداوند از منظر رنج

از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، رنج به عنوان یک ابزار کلیدی عمل می‌کند که انسان را از غفلت خارج کرده و به سوی شناخت عمیق‌تر خداوند هدایت می‌نماید. ایشان تأکید دارند که حکمت الهی، که تجلی خداوند حکیم است، نیازمند قلبی پاک و آماده است؛ در این راستا، رنج‌ها با ایجاد سختی، انسان را وادار به آبادسازی دل می‌کنند تا آمادگی پذیرش معرفت الهی شود. این رویکرد تحلیلی نشان می‌دهد که رنج نه تنها یک پدیده منفی نیست، بلکه فرصتی برای

تقویت پیوند با خداوند فراهم می‌آورد، جایی که انسان در رفاه ممکن است از یاد خدا غافل شود، اما در سختی به سوی او بازمی‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۷۰). این تحلیل بر پایه فلسفه و عرفان استوار است و رنج را به عنوان محرکی برای عمران درونی می‌بیند که منجر به لذت حقیقی معرفت می‌گردد.

علاوه بر این، جوادی آملی در بررسی حکمت متعالیه، رنج را عاملی برای دستیابی به مقام رضا می‌داند، جایی که انسان با پذیرش سختی‌ها از جانب خداوند، به آرامش درونی دست می‌یابد. این دیدگاه تحلیلی، رنج را به عنوان پلی به سوی یقین و رضایت تبدیل می‌کند، که در مقابل شک و ناخشنودی قرار می‌گیرد و انسان را از اندوه رها می‌سازد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۳). چنین نگاهی، رنج را نه پایان، بلکه آغاز یک تحول معنوی می‌بیند که خدامحوری را تقویت کرده و زندگی را معنادار می‌نماید (نائیجی، ۱۴۰۳).

پرورش روح و سیر سلوک معنوی از طریق رنج

جوادی آملی رنج را ابزاری برای آزادی و تکامل روح توصیف می‌کند، جایی که روح انسان، که در بدو خلقت مجرد است، در بند طبیعت گرفتار می‌شود و رنج به عنوان کلیدی برای رهایی عمل می‌کند. از منظر تحلیلی، این دیدگاه نشان‌دهنده ضرورت رنج در نظام خلقت است؛ بدون آن، انسان در آسایش مطلق می‌ماند و فرصت رشد را از دست می‌دهد، در حالی که رنج استعدادها را پنهان را شکوفا کرده و روح را به کمال می‌رساند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۳۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۲۷۳). این تحلیل بر پایه حکمت اسلامی تأکید دارد که حقیقت انسان روح است و رنج، مانند ورزشی برای نفس، آن را پخته و مقاوم می‌سازد.

در بعد سلوک معنوی، ایشان رنج را مقدمه‌ای برای تهذیب اخلاقی می‌دانند، جایی که لذت حقیقی در فرماندهی نفس نهفته است نه اسارت در دام لذات دنیوی. برای مثال، روزه به عنوان نمادی از رنج، لذتی فاعلی ایجاد می‌کند که انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد. تحلیلی بر این نظر نشان می‌دهد که رنج بدن را به گنج جان تبدیل کرده و انسان را برای ملاقات با خداوند آماده می‌سازد، با تأکید بر اینکه مال دنیوی عاریه است و باید برای تزکیه نفس بهره‌برداری شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۲۶۱؛ جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۱۲، ص ۳۸۰؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۲۲۹). این رویکرد، رنج را به عنوان مسیری دشوار اما ضروری برای سیر الی الله می‌بیند که بدون آن، خلوص و حکمت دست‌نیافتنی باقی می‌ماند.

تربیت اخلاقی و بیداری از منظر رنج

جوادی آملی در تحلیل ابعاد تربیتی رنج، آن را سدی در برابر انحرافات اخلاقی مانند غرور می‌داند، جایی که سختی‌ها ظرفیت‌های وجودی انسان را آشکار کرده و پلیدی‌ها را نمایان می‌سازند. این دیدگاه تحلیلی رنج را به عنوان کوره‌ای برای آزمایش روح می‌بیند که در رفاه پنهان می‌ماند، اما در سختی شکوفا می‌شود و انسان را به بازنگری اخلاقی وادار می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۸، ص ۱۱۱). چنین نگاهی، رنج را نه تنها بازدارنده، بلکه محرکی برای اخلاق‌محوری تبدیل می‌کند.

علاوه بر این، یاد مرگ و آخرت‌بینی از طریق رنج، عامل حرکت و رشد است؛ جوادی آملی تأکید دارند که رنج انسان را از دل‌بستگی دنیوی رها کرده و به سوی معاد هدایت می‌نماید. تحلیلی بر این نظر نشان می‌دهد که رنج تلنگری برای بیداری است، جایی که توجه به دنیا کاهش یافته و تمرکز بر امور روحانی افزایش می‌یابد و منجر به تغییر سبک زندگی و آماده‌سازی برای زندگی ابدی می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص ۱۳۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۹۱؛ جوادی آملی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۹۷). این تحلیل، رنج را به عنوان ابزاری حکیمانه برای تعالی اخلاقی و معنوی برجسته می‌سازد (نائیجی، ۱۴۰۳).

بررسی انتقادی - فلسفی رنج در اندیشه شوپنهاور بر اساس مبانی حکمت جوادی آملی

در دل جهان بینی متافیزیکی شوپنهاور، رنج نه تنها یک پدیدار حاشیه‌ای، بلکه هسته مرکزی وجود انسانی است که از نیروی کور اراده به زندگی سرچشمه می‌گیرد. این اراده، به عنوان جوهر پنهان جهان، تمایلاتی بی‌پایان را برمی‌انگیزد که هرگز به ارضای پایدار نمی‌رسند، و بدین ترتیب رنج را به عنوان شرطی وجودی و غیرقابل فرار تثبیت می‌کند. از منظر فلسفی، این دیدگاه یک بدبینی عمیق را برمی‌تابد که زندگی را چرخه‌ای از ناکامی‌ها و ملال‌ها می‌بیند، جایی که خوشی صرفاً غیاب موقتی درد است و هیچ غایت الهی یا معنایی فراتر از این چرخه وجود ندارد. اما هنگامی که این مفهوم را از دریچه مبانی حکمت جوادی آملی می‌نگریم، که ریشه در سنت متعالیه اسلامی دارد، نقدی بنیادین بر آن وارد می‌شود: رنج شوپنهاور، با تأکید بر ذاتیت و ویرانگری‌اش، فاقد بُعد تربیتی و کمال‌بخش است و جهان را به عنوان یک نظام فاقد حکمت الهی به تصویر می‌کشد، در حالی که حکمت متعالیه رنج را پدیده‌ای عدمی‌الماهیه می‌داند که نه از وجود الهی، بلکه از محدودیت‌های ذاتی عالم مادی ناشی می‌شود و فرصتی برای تعالی نفس فراهم می‌آورد.

این نقد فلسفی را می‌توان از زاویه هستی‌شناختی آغاز کرد. شوپنهاور اراده را به عنوان نیروی اولیه و غیرمنطقی معرفی می‌کند که رنج را به عنوان نتیجه ناگزیر تلاش بی‌پایان برای بقا تولید می‌نماید، و بدین ترتیب وجود را به یک فرایند پوچ و دردآور تقلیل می‌دهد. اما در حکمت جوادی آملی، که بر اصل تساوق خیر و وجود استوار است، رنج ماهیتاً عدم است - عدم کمال یا نقص ماهیات - و نه یک نیروی مثبت و ذاتی. این دیدگاه انتقادی بر آن است که شوپنهاور با نادیده گرفتن این بُعد عدمی، رنج را به سطحی متافیزیکی ارتقاء می‌دهد که جهان را فاقد هر گونه نظم حکیمانه می‌سازد، در حالی که حکمت الهی رنج را در چارچوب نظام احسن خلقت قرار می‌دهد، جایی که تراحمات مادی نه نقص الهی، بلکه لازمه بهترین نظام ممکن است. بنابراین، بدبینی شوپنهاور، که رنج را ذاتی و غیرقابل توجیه می‌بیند، در برابر این تحلیل فلسفی فرومی‌ریزد، زیرا اگر رنج عدمی باشد، نیاز به فاعل حقیقی ندارد و بازگشت آن به محدودیت‌های انسانی یا طبیعی است، نه به یک اراده کور که جهان را به کام درد می‌کشانند. این نقد نه تنها هستی‌شناسی شوپنهاور را زیر سؤال می‌برد، بلکه نشان می‌دهد چگونه تأکید او بر اراده به عنوان منبع رنج، فاقد عمق الهیاتی است و جهان را به یک صحنه تصادفی و بی‌معنا تبدیل می‌کند، در حالی که حکمت متعالیه با بهره‌گیری همزمان از برهان عقلی و شهود عرفانی، رنج را به عنوان پلی به سوی کمال الهی می‌بیند.

از منظر اخلاقی، پاسخ‌های شوپنهاور به رنج - همدردی، ریاضت و انکار اراده - نیز در پرتو مبانی جوادی آملی مورد انتقاد قرار می‌گیرد. شوپنهاور همدردی را به عنوان نیروی وحدت بخش معرفی می‌کند که مرزهای خودپرستی را می‌شکند و انسان را به شناسایی با رنج دیگران وامی‌دارد، اما این همدردی در نهایت به انکار اراده می‌انجامد، که یک رویکرد منفی و انفعالی است. در مقابل، حکمت جوادی آملی رنج را ابزاری تربیتی می‌داند که انسان را به سوی خداشناسی و تمرکز بر مبدأ هستی سوق می‌دهد؛ رنج نه تنها غفلت را می‌زداید، بلکه قلبی پاک برای پذیرش معرفت الهی می‌سازد و به مقام رضا می‌رساند، جایی که سختی‌ها به عنوان نعمت‌های الهی پذیرفته می‌شوند. این تحلیل انتقادی بر آن است که همدردی شوپنهاور، با وجود ارزشمند بودن، فاقد بُعد الهی است و به جای آنکه رنج را به فرصتی برای رشد معنوی تبدیل کند، آن را به یک چرخه انکار و ریاضت تقلیل می‌دهد که در نهایت زندگی را بی‌ارزش جلوه می‌دهد. ریاضت شوپنهاور، که چشم‌پوشی از تمایلات را تجویز می‌کند، نیز در این نقد فلسفی ضعیف می‌نماید، زیرا در حکمت متعالیه، رنج پرورش‌دهنده روح است و روح را از بند طبیعت رها می‌سازد، نه با انکار محض، بلکه با تبدیل درد به گنج جان و سیر و سلوک معنوی. بنابراین، انکار اراده شوپنهاور، که رنج را به عنوان نقطه پایان وجودی می‌بیند، در برابر این دیدگاه انتقادی فرومی‌پاشد؛ رنج نه پایان، بلکه آغاز

تحول است که استعدادهاى پنهان را شکوفا می کند و انسان را به کمال می رساند، بدون آنکه به هیچ انگاری یا بدبینی وجودی منجر شود.

علاوه بر این، زمینه تاریخی و تأثیرات شرقی شوپنهاور نیز از دریچه حکمت جوادی آملی مورد بررسی انتقادی قرار می گیرد. شوپنهاور با الهام از بودیسم و هندوئیسم، رنج را به عنوان مایا یا دوکا بازتعریف می کند و آن را به نقد خوش بینی غربی می گمارد، اما این ادغام میان فرهنگی فاقد عمق الهیاتی است و جهان را فاقد حکمت الهی می بیند. در حکمت متعالیه، رنج بخشی از نظام خلقت است که با توحید افعالی سازگار است و شر را به نفس انسانی نسبت می دهد، نه به یک نیروی کور. این نقد فلسفی تأکید می کند که تأثیرات شرقی شوپنهاور، هر چند نوآورانه، جنبه های مثبت رنج را، مانند ابزار برای روشنگری الهی، نادیده می گیرد و به جای آن، یک بدبینی متافیزیکی را ترویج کند که زندگی را پوچ می سازد. جوادی آملی، با بسط دیدگاه های فیلسوفان اسلامی مانند ملاصدرا، رنج را به عنوان آزمونی الهی می بیند که استعدادها را شکوفا می کند و انسان را از غفلت نجات می دهد، در حالی که شوپنهاور آن را به چرخه ای بی پایان تقلیل می دهد. بنابراین، این تحلیل انتقادی نشان می دهد که جهان بینی شوپنهاور، با وجود غنای تاریخی اش، فاقد امید الهیاتی است و رنج را به عنوان شر محض می بیند، نه پلی به سوی عدالت ابدی و معرفت الهی.

در نهایت، این بررسی انتقادی بر آن است که دیدگاه شوپنهاور، با تأکید بر ذاتیت رنج و انکار اراده، در برابر مبانی حکمت جوادی آملی ناکافی می نماید، زیرا رنج را از بُعد تربیتی و کمال بخش تهی می کند و جهان را به یک صحنه درد بدون حکمت تبدیل می سازد. حکمت متعالیه، با دیدگاهی جامع که رنج را عدمی، تربیتی و بخشی از نظام احسن می بیند، نه تنها بدبینی شوپنهاور را نقد می کند، بلکه راهی برای ادغام فلسفه غربی و اسلامی پیشنهاد می دهد: رنج نه پایان وجود، بلکه ابزاری برای تعالی است که انسان را به سوی کمال الهی هدایت می کند. این نقد فلسفی، در حالی که ارزش تحلیلی شوپنهاور را در افشای چرخه تمایلات به رسمیت می شناسد، بر محدودیت های آن تأکید دارد و بر نیاز به یک رویکرد الهیاتی برای درک جامع رنج اصرار می ورزد، که می تواند به گفتگوی میان فرهنگی و اخلاقی معاصر غنا بخشد. بدین ترتیب، حکمت جوادی آملی نه تنها شوپنهاور را نقد می کند، بلکه آن را به سوی یک افق امیدآمیز بازسازی می نماید، جایی که رنج از ویرانگری به سازندگی تبدیل می شود.

مطالعه تطبیقی رنج در فلسفه شوپنهاور و حکمت متعالیه جوادی آملی

این بخش با هدف روشن سازی نقاط همگرایی و واگرایی بنیادین دو جهان بینی، از روش تحلیل تطبیقی ساختاریافته بهره می گیرد و مؤلفه های اصلی را در چهار حوزه هستی شناسی، انسان شناسی، پاسخ های عملی اخلاقی و پیامدهای اجتماع فرهنگی در قالب جداول و توضیحات تحلیلی کنار هم می نهد. چنین رویکردی نه تنها تفاوت های معرفتی را به صورت شفافیت تمام نشان می دهد، بلکه امکان برداشت عملی و میان فرهنگی از هر دو سنت را فراهم می آورد و زمینه را برای پیشنهادهاى برنامه محور در بخش نتیجه گیری مهیا می سازد.

جدول ۱ هستی‌شناسی رنج

پیامد تطبیقی	آیت‌الله عبدالله جوادی آملی (حکمت متعالیه)	آرتور شوپنهاور	مؤلفه
شوپنهاور رنج را وجودی و مثبت (positive force) می‌داند؛ جوادی آملی آن را عدمی و منفی (privation) می‌شمارد.	عدمی الماهیت بودن شر و رنج؛ ناشی از نقص و محدودیت ماهیات و تراحمات عالم ماده	اراده به زندگی (Will to Life)؛ نیروی کور، غیرعقلانی و متافیزیکی که جوهر جهان است (Schopenhauer, 1969)	منشأ رنج
بدبینی متافیزیکی در برابر خوش‌بینی الهیاتی	پدیده‌ای عرضی و وابسته به ماده؛ خیر و وجود مساوق اند، شر اخص از عدم است	جوهر و ذات جهان؛ خوشی تنها غیاب موقت رنج است	جایگاه رنج در نظام هستی
شوپنهاور رهایی را فقط در نیستی می‌جوید؛ جوادی در کمال و معرفت الهی	قابل تحمل و حتی مطلوب به عنوان ابزار کمال و تربیت نفس	ذاتی و اجتناب‌ناپذیر تا زمان انکار کامل اراده	امکان رهایی رنج

جدول ۲ انسان‌شناسی و روان‌شناسی رنج

پیامد تطبیقی	جوادی آملی	شوپنهاور	مؤلفه
چرخه بسته و پوچ در برابر چرخه باز و معنادار به سوی خدا	نقص معرفت، غفلت از خدا، تعلق به دنیا	تمایلات بی‌پایان اراده → ارضاء → ملال → تمایل جدید	مکانیزم ایجاد رنج
رنج در شوپنهاور «آگاه‌کننده» پوچی است؛ در جوادی «معلم کمال» است	مثبت‌تربیتی: بیداری، تهذیب نفس، شکوفایی استعدادها، نهفته	منفی: تنها آگاهی از پوچی زندگی را افزایش می‌دهد	نقش رنج در تکامل انسان
انفعال متافیزیکی در برابر فعالیت معنوی	عارف راضی به قضا که به مقام رضا و توکل می‌رسد	قدیس ریاضت‌کش که اراده را انکار می‌کند	وضعیت ایدئال انسان

جدول ۳ پاسخ‌های عملی و اخلاقی به رنج

راه‌حل پیشنهادی	شوپنهاور	جوادی آملی	شباهت و تفاوت اساسی
همدردی / شفقت	بله، اما به عنوان تعلیق موقت اراده	بله، اما به عنوان مقدمه‌ای برای انفاق و ایثار قربه الی‌الله	هر دو شفقت را تأیید می‌کنند؛ اما شوپنهاور آن را نهایت اخلاق می‌داند، جوادی مقدمه می‌شمارد
ریاضت و زهد	بله، انکار کامل تمایلات جسمانی و جنسی	بله، اما ریاضت شرعی و متعادل (روزه، نماز شب، جهاد نفس)	ریاضت شوپنهاوری به نیستی می‌انجامد؛ ریاضت جوادی به حیات طیبه و کمال
هدف‌نهایی	انکار اراده → آرامش شبیه نیروانا	رضا و تسلیم → حیات طیبه و قرب الهی	نیست‌انگاری در برابر حیات‌انگاری الهی
امکان رهایی در همین جهان	بسیار نادر (فقط برای قدیسان و هنرمندان نابغه)	ممکن برای همه مؤمنان با صبر و توکل	نخبه‌گرایی متافیزیکی در برابر فراگیری تربیتی

جدول ۴ پیامدهای اجتماعی و فرهنگی

حوزه	شوپنهاور (خطر بالقوه)	جوادی آملی (فرصت بالقوه)	امکان ترکیب عملی
سلامت روان جامعه	خطر افزایش یأس، خودکشی، نیهیلیسم	تبدیل رنج به تاب‌آوری معنوی و کاهش افسردگی	استفاده از شفقت شوپنهاوری + معنابخشی الهی جوادی → مدل درمانی بومی
سیاست و عدالت اجتماعی	انفعال سیاسی و فردگرایی افراطی	فعال‌سازی جامعه از طریق صبر و قیام‌الله	سیاستگذاری مبتنی بر «عدالت همراه با رضا» به جای انقلاب دائمی یا تسلیم محض
آموزش و پرورش	ممکن است به پوچ‌انگاری نسل جوان منجر شود	تربیت نسل مقاوم، امیدوار و خدامحور	ورود درس «حکمت رنج» در کتب درسی و دانشگاه فرهنگیان
مواجهه با بحران‌های جهانی	بدبینی فلج‌کننده	بدل کردن بحران به فرصت رشد جمعی	ارائه الگوی ایرانی-اسلامی به جهان در بحران‌های زیست‌محیطی، جنگ و پاندمی

مطالعه تطبیقی فوق نشان می‌دهد که هر دو متفکر رنج را واقعی، فراگیر و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند (همگرایی بنیادین) اما در منشأ، ماهیت، هدف و راه‌حل آن کاملاً متفاوت‌اند (واگرایی بنیادین). شوپنهاور رنج را (حقیقت متافیزیکی جهان) می‌بیند و راه‌حل را در گریز از جهان جستجو می‌کند؛ جوادی آملی رنج را (حقیقت عرضی عالم ماده) می‌داند و راه‌حل را در (عبور حکیمانه از ماده به سوی روح و خدا) می‌جوید. این دو دیدگاه نه تنها یکدیگر را نقد می‌کنند، بلکه یکدیگر را مکمل نیز می‌سازند: شفقت و ریاضت شوپنهاوری می‌تواند ابزارهای عملی بسیار مؤثری در دست حکمت متعالیه باشد، و نظام احسن و عدمی‌انگاری شر جوادی آملی می‌تواند بدبینی شوپنهاور را از نیهیلیسم نجات دهد و به یک «بدبینی تربیتی-امیدوار» تبدیل کند.

نتیجه‌گیری

در افق تلاقی دو جهان‌بینی فلسفی - بدبینی متافیزیکی شوپنهاور و حکمت الهی جوادی آملی - رنج نه تنها یک معمای وجودی، بلکه یک میدان نبرد برای بازتعریف معنای زندگی آشکار می‌شود. این بررسی انتقادی نشان داد که اراده کور شوپنهاور، با زنجیرهای تمایلات بی‌پایان، رنج را به عنوان یک نیروی ویرانگر و غیرقابل‌رهایی تصویر می‌کند، اما این تصویر در پرتو عدمی‌انگاری رنج در حکمت متعالیه، به یک توهم تقلیل‌گرا تبدیل می‌گردد. جایی که شوپنهاور جهان را به چرخه‌ای پوچ از درد می‌سپارد، جوادی آملی آن را به عنوان یک نظام احسن، پر از حکمت الهی، بازسازی می‌کند؛ رنج نه ذاتی، بلکه ابزاری برای شکوفایی استعدادهای نهفته و صعود به مراتب کمال است. این تقابل نه تنها یک نقد ساده، بلکه یک دعوت به بازآفرینی فلسفی است: آیا می‌توان بدبینی غربی را با امید شرقی-اسلامی آشتی داد تا یک پارادایم جدید برای مواجهه با بحران‌های وجودی معاصر بسازیم؟

پیامدهای این نقد فراتر از مرزهای انتزاعی می‌رود و به عرصه‌های عملی نفوذ می‌کند. در دنیای امروز، که رنج‌های جمعی مانند بحران‌های زیست‌محیطی، نابرابری‌های اجتماعی و اختلالات روانی به اوج رسیده است، دیدگاه شوپنهاور می‌تواند به عنوان یک هشدار عمل کند، اما بدون حکمت جوادی آملی، به یأس جمعی منجر می‌شود. تصور کنید یک رویکرد ترکیبی: همدردی شوپنهاوری، که مرزهای خود را می‌شکند، با تربیت اخلاقی جوادی آملی ادغام شود تا برنامه‌های درمانی نوینی برای افسردگی ایجاد کند؛ جایی که رنج نه انکار، بلکه به عنوان میانجی برای بیداری معنوی و خدامحوری به کار گرفته شود. این نوآوری فلسفی می‌تواند در روانشناسی مثبت‌گرا، که اغلب رنج را نادیده می‌گیرد، تحول ایجاد کند؛ رنج را به عنوان یک فرایند کیمیاگری ببینیم که فلز خام نفس را به طلای معرفت تبدیل می‌کند، نه یک نیروی کور که زندگی را بی‌ارزش جلوه می‌دهد.

علاوه بر این، این بررسی یک چالش میان فرهنگی را برمی‌انگیزد: در عصر جهانی سازی، جایی که سنت‌های شرقی و غربی در هم می‌آمیزند، ادغام اراده شوپنهاور با نظام احسن جوادی آملی می‌تواند پایه‌ای برای اخلاق جهانی باشد؛ برای مثال، در سیاستگذاری‌های اجتماعی، رنج مهاجران یا قربانیان جنگ را نه به عنوان دوکای بودایی-شوپنهاوری، بلکه به عنوان آزمونی الهی برای پرورش روح جمعی ببینیم؛ این دیدگاه می‌تواند به سیاست‌هایی منجر شود که رنج را از ویرانگری به سازندگی تبدیل کند، مانند برنامه‌های آموزشی که صبر و توکل را با همدردی ادغام می‌کنند. نوآوری واقعی در اینجا نهفته است: رنج را به عنوان یک زبان جهانی بازتعریف کنیم، زبانی که فراتر از بدینی یا امید، به یک دیالکتیک پویا تبدیل می‌شود و انسان را به سوی یک وجود متعادل هدایت می‌کند. در نهایت، این نقد فلسفی نه پایان یک بحث، بلکه آغاز یک جنبش فکری است. شوپنهاور ما را با عمق تاریکی رنج آشنا می‌کند، اما جوادی آملی نوری بر آن می‌تاباند که رنج را به فرصتی برای پرواز روح تبدیل می‌کند. در جهانی که رنج‌های نوظهور مانند هوش مصنوعی و بحران هویت دیجیتال برمی‌خیزند، این ادغام می‌تواند به یک فلسفه کاربردی منجر شود: رنج را نه انکار کنیم، نه بپذیریم، بلکه آن را به عنوان یک معمار وجودی به کار گیریم. این چشم‌انداز نوآورانه، فلسفه را از برج عاج به میدان زندگی می‌آورد، جایی که رنج نه دشمن، بلکه همراهی برای کشف عمق انسانی است. با این رویکرد، می‌توانیم به سوی یک حکمت ترکیبی گام برداریم که بدینی را با حکمت الهی پیوند زند و رنج را از زنجیر به بال تبدیل کند؛ یک انقلاب فلسفی که جهان را نه به عنوان زندان اراده، بلکه به عنوان مدرسه کمال می‌بیند.

این نقد تطبیقی، فراتر از فضای نظری، دعوتی عملی به سیاستگذاری، آموزش و درمان در جامعه معاصر ایران و جهان است. در شرایطی که ایران با مسائل اجتماعی حادی چون نرخ بالای افسردگی و خودکشی جوانان، اعتیاد، فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم و مهاجرت گسترده مواجه است، دیدگاه شوپنهاور به تنهایی به (یأس متافیزیک) دامن می‌زند، اما ترکیب آن با حکمت جوادی آملی می‌تواند به برنامه‌های عملی زیر منجر شود:

- بازطراحی برنامه‌های سلامت روان در نظام بهداشت و درمان کشور با رویکرد (رنج‌محور تربیتی): به جای حذف یا انکار رنج (رویکرد غالب روانشناسی مثبت‌گرای وارداتی)، رنج به عنوان کوره تهذیب نفس و محرک بیداری معنوی تعریف شود. مراکز مشاوره دانشگاهی و کلینیک‌های روان‌درمانی می‌توانند دوره‌های صبر و رضا درمانی را بر پایه تفسیر تسنیم و مفاتیح الحیاء طراحی کنند که در آن رنج بیمار نه صرفاً مدیریت بلکه معنابخشی الهی می‌شود؛ تجربه موفق مراکز ترک اعتیاد مبتنی بر برنامه‌های دوازده گامی با رنگ‌وبوی عرفانی نشان می‌دهد این رویکرد در جامعه ایرانی شدنی و مؤثر است.

- ورود تربیت از طریق رنج به نظام آموزشی و تربیت معلم: در برنامه درسی اندیشه اسلامی یا تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه فرهنگیان و حوزه‌های علمیه، واحد درسی جدیدی با عنوان حکمت رنج در نظام احسن گنجانده شود تا معلمان و طلاب یاد بگیرند چگونه سختی‌های زندگی دانش‌آموزان (فقر، شکست کنکور، طلاق والدین) را از شر محض به ابزار کمال تبدیل کنند. این امر به کاهش پدیده‌ی ناامیدی آموخته‌شده در نسل Z ایرانی کمک شایانی خواهد کرد.

- سیاستگذاری اجتماعی برای تبدیل رنج جمعی به سرمایه‌ی معنوی: در مواجهه با رنج‌های ساختاری (تحریم، بیکاری، آلودگی هوا، زلزله و سیل)، دولت و نهادهای مدنی می‌توانند کارزارهای ملی رضا و صبر راه‌اندازی کنند که در آن از ظرفیت مساجد، هیئت‌های مذهبی و رسانه ملی برای آموزش رنج به مثابه گنج جان (جوادی آملی) استفاده شود. تجربه‌ی موفق بسیج و هلال احمر در بحران‌های طبیعی نشان می‌دهد جامعه ایرانی به این زبان پاسخ مثبت می‌دهد.

• گفتگوی جهانی و میان فرهنگی عملی: در مجامع بین‌المللی سلامت روان و فلسفه کاربردی، ایران می‌تواند الگویی بومی جهانی ارائه دهد تحت عنوان مدل ایرانی مواجهه با رنج که ترکیبی است از همدردی شوپنهاوری و عدمی‌انگاری شر همراه با نظام احسن جوادی آملی. این مدل می‌تواند در کشورهای که با بحران معنویت و افسردگی پس از پاندمی مواجه‌اند (مانند ژاپن، کره جنوبی و کشورهای اسکاندیناوی) آزمایش شود و به ویژه در جوامعی که نرخ خودکشی در آن‌ها بالاست و بودیسم یا سکولاریسم پاسخ کافی نداده است.

در نهایت، حکمت جوادی آملی تنها یک نظریه نیست؛ یک پروژه اجتماعی-تربیتی است. اگر رنج را از درد بی‌معنا (شوپنهاور) به درد معنابخش تبدیل کنیم، جامعه ایرانی می‌تواند به جای قربانی شدن در چرخه بدبینی، پیشران یک رنسانس معنوی در جهان معاصر گردد. اینجاست که فلسفه از کتابخانه به کوچه و خیابان می‌آید و رنج، به جای آنکه ما را نابود کند، ما را معمار وجودی خویش می‌سازد.

منابع

- ابن سینا. (۱۳۶۷). الشفاء (الإلهيات). قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹). تفسیر تسنیم، ج. ۱۱. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹). تفسیر موضوعی قرآن (مراحل اخلاق در قرآن)، ج. ۱۱. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۰). تفسیر موضوعی قرآن (معاد در قرآن)، ج. ۴. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). توحید در قرآن. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). توحید در قرآن، ج. ۲. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۴). تفسیر تسنیم، ج. ۳. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). الف. تفسیر تسنیم. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). ادب فنای مهربان، ج. ۲. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰). تفسیر تسنیم، ج. ۱۰. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰). تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج. ۱۰. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۱). ادب فنای مهربان، ج. ۸. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۱). تفسیر تسنیم، ج. ۸. قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳). ریحیق مختوم، ج. ۱. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۸). تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج. ۱۲. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۴۰۳). تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج. ۶. قم: انتشارات مرکز نشر اسراء.
- صدرا، محمد بن ابراهیم. (۱۴۱۰). الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج. ۴. بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی.
- غزالی، محمد. (۱۳۸۰). احیاء علوم الدین، ج. ۱. بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیة.
- فارابی. (۱۳۹۱). فصوص الحکمة. قم: انتشارات بیدار.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۸). الکافی، ج. ۲. تهران: انتشارات دار الکتب الإسلامیة.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). عدل الهی، ج. ۱. تهران: انتشارات صدرا.
- نائیجی، محمدباقر. (۱۴۰۳). کارکردهای تربیتی رنج در حکمت اسلامی. فصلنامه حکمت اسراء، ۳(۴۶)، ۱۱۱-۱۴۱.

Acquisto, J. (2021). *Schopenhauer: Resignation, compassion, and narrative*. https://doi.org/10.1007/978-3-030-61014-2_2

Akçetin, N. Ç. (2016). *Merhamet ve devlet: Schopenhauer*.

Auweele, D. V. (2015). Schopenhauer on religious pessimism. *International Journal for Philosophy of Religion*, 78(1), 53-71. <https://doi.org/10.1007/S11153-014-9479-9>

- Backendorf, J. M. (2019). *Sufrimento como consequência primária do viver: Apontamentos sobre o pessimismo de schopenhauer a partir de maslow*. <https://doi.org/10.36311/1984-8900.2019.V11.N30.05.P62>
- Baptista, T., Tucci, S., & Angeles, F. (2021). Justice and law in the thought of arthur schopenhauer (1788–1860). *Forensic Science International: Mind and Law*. <https://doi.org/10.1016/J.FSIML.2021.100065>
- Berger, D. L. (2004). 'the poorest form of theism': Schopenhauer, islam and the perils of comparative hermeneutics. *Islam and Christian-muslim Relations*, 15(1), 135-146. <https://doi.org/10.1080/09596410310001631876>
- Cabos, J. (2014). Sufrimiento e individualidad en Schopenhauer. *Anuario Filosófico*, 47(3), 589-604.
- Cabos, J. (2015). Sufrimiento y pesimismo en Schopenhauer: Pesimismo como crítica social. *Anales Del Seminario De Historia De La Filosofía*, 32(1), 143-159. https://doi.org/10.5209/REV_ASHF.2015.V32.N1.48683
- Cabos, J. (2016). Schopenhauer and the malaise of an age. *Philosophy & Social Criticism*, 42(1), 93–113. <https://doi.org/10.1177/0191453715576265>
- Chiurazzi, G. (2012). *Pathei mathos: The political-cognitive value of suffering*. https://doi.org/10.1007/978-94-007-2795-3_3
- Cross, S. (2013). *Schopenhauer's encounter with Indian thought: Representation and will and their Indian parallels*.
- Dalcol, M. S., & Alós, A. P. (2020). Pressupostos metafísicos para a fundamentação da moral em Schopenhauer. *Ethic@: an International Journal for Moral Philosophy*, 18(2), 263-284. <https://doi.org/10.5007/1677-2954.2019V18N2P263>
- Foster, J. (2023). Dark matters: Pessimism and the problem of suffering. *The Philosophical Review*. <https://doi.org/10.1215/00318108-10469577>
- Gevorkian, A. R. (2008). Pessimism and religion. *Russian Studies in Philosophy*, 46(4), 32–44. <https://doi.org/10.2753/RSP1061-1967460403>
- González, J. V. (2021). El espacio para la simpatía descubierto en la compasión. Reflexiones entre scheler y Schopenhauer sobre la intersubjetividad. *Ágora*, 40(2), 135-162. <https://doi.org/10.15304/AG.40.2.6797>
- Hassan, P. (2021). Striving as suffering: Schopenhauer's a priori argument for pessimism. *Philosophia*, 49(4), 1487-1505. <https://doi.org/10.1007/S11406-020-00316-0>
- Hayashi, Y. (2018). A estrutura da ética da compaixão de Schopenhauer em relação à filosofia transcendental. *Revista De Filosofia Aurora*, 30(49). <https://doi.org/10.7213/1980-5934.30.049.DS12>
- Joseph T. Ekong O. P (2022). The Pessimistic Existentialism of Arthur Shopenhauer: An Expository and Evaluative Study. *J Adv Educ Philos*, 6(9): 463-472. <https://doi.org/10.36348/jaep.2022.v06i09.004>
- Khawaja, I. S. (2022). *Schopenhauer*. <https://doi.org/10.1093/oso/9780199742837.003.0019>
- Langone, L. (2022). Schopenhauer's Buddhism in the context of the western reception of Buddhism. *History of Philosophy Quarterly*, 39(1), 77-95. <https://doi.org/10.5406/21521026.39.1.05>
- Lemos, R. J. D. (2024). *Filosofia política do pessimismo moderno: Estado e propriedade em Schopenhauer*. <https://doi.org/10.5902/2179378684910>
- Moraes, D. (2020). Schopenhauer: Crítica da razão e fundamentação do pessimismo. *Discurso*. <https://doi.org/10.11606/issn.2318-8863.discurso.2020.171573>
- Nelson, E. (2022). Schopenhauer, existential negativity, and Buddhist nothingness. *Journal of Chinese Philosophy*, 49(1), 83-96. <https://doi.org/10.1163/15406253-12340050>
- Pathak, K. M. (2017). *The quintessence of the upanishadic wisdom and the solace of Schopenhauer's life*. https://doi.org/10.1007/978-981-10-59544_6
- Pereira, G. C. (2019). *A ação moral frente ao pessimismo na filosofia de arthur schopenhauer*.
- Radu, K. (2024). *Embracing suffering: Unraveling 19th-century philosophical perspectives amidst historical and cultural changes*. <https://doi.org/10.56177/eon.5.1.2024.art.5>
- Redyson, D. (2016). *Schopenhauer e o pensamento oriental: Entre o hinduísmo e o budismo*.
- Ribeiro, L. (2016). As vias de negação da vontade em Schopenhauer. *Voluntas*, 7(2), 64–81. <https://doi.org/10.5902/2179378633704>
- Ruiz, P. O., & Vallejos, R. M. (2007). La compasión en la moral de A. Schopenhauer. Sus implicaciones pedagógicas. *Teoría de la Educación. Revista Interuniversitaria*, 19. <https://doi.org/10.14201/teri.3249>
- Santos, T. A. D. (2019). *Schopenhauer: O pessimismo e o mundo*.
- Schopenhauer, A. (1969). *The world as will and representation: In two volumes*. Dover Publ.
- Schopenhauer, A. (2000). *Parerga and paralipomena: Short philosophical essays* (Vol. 1). OUP UK.
- Silva, L. C. D. (2017). A abordagem ético-metafísica da "simpatia" em schopenhauer: Entre hume e plotino. *Ethic@: an International Journal for Moral Philosophy*, 16(1), 63-82. <https://doi.org/10.5007/1677-2954.2017V16N1P63>

- Simmons, B. (2021). A thousand pleasures are not worth a single pain: The compensation argument for Schopenhauer's pessimism. *European Journal of Philosophy*, 29(1), 120-136. <https://doi.org/10.1111/EJOP.12561>
- Stellino, P. (2020). *Arthur Schopenhauer: The metaphysical futility of suicide*. https://doi.org/10.1007/978-3-030-53937-5_3
- Vandenabeele, B. (2023). Schopenhauer's pessimisme, de esthetische contemplatie en de waarde van de kunst. *Algemeen Nederlands tijdschrift voor wijsbegeerte*, 115(4), 377-390. <https://doi.org/10.5117/antw2023.4.003.vand>
- Wicks, R. (2020). *The existentialist basis of Schopenhauer's pessimism*. https://doi.org/10.1007/978-3-030-44571-3_7
- Woods, D. (2014). *Schopenhauer's pessimism*. UNIVERSITY OF SOUTHAMPTON, Thesis for the degree of Doctor of Philosophy.
- Woods, D. B. (2022). *Dark matters: Pessimism and the problem of suffering* by maravan Derlugtprinceton University press, 2021. ISBN: 978-0-69-120662-2, hbk. \$35.00, 472 pp. *European Journal of Philosophy*. <https://doi.org/10.1111/ejop.12798>
- Zanten, A. R. H. V. (2022). *Essays on Schopenhauer and Nietzsche*. <https://doi.org/10.1093/oso/9780198865575.001.0001>